

تربیت اعتقادی جوانان به شیوه الگویی

محسن شریفی^۱ | محمد عالم احمدزاده^۲

چکیده

تربیت اعتقادی جوانان به شیوه الگویی، یکی از مهم‌ترین روش‌ها برای شکل‌دهی و تقویت باورهای دینی در نسل جوان است. این شیوه به‌ویژه در دنیای امروز که تحت تأثیر انواع رسانه‌ها و فرهنگ‌های مختلف قرار داریم، می‌تواند تأثیر عمیقی بر درک و عملکرد اعتقادی جوانان داشته باشد. در این روش، جوانان از طریق مشاهده و الگوگیری از شخصیت‌های دینی و مذهبی، به‌ویژه پیشوایان معصوم و برجسته، می‌آموزند که چگونه اصول و مبانی دینی را در زندگی روزمره خود به کار بگیرند. اهمیت این موضوع از آن جهت است که با توجه به تغییرات سریع در جهان و بحران‌های هویتی که برخی از جوانان با آن روبرو هستند، الگوسازی مؤثر برای هدایت معنوی و اعتقادی آن‌ها، یک ضرورت تربیتی و پژوهشی است. در حقیقت، الگودهی به‌عنوان یک روش تربیتی می‌تواند به‌طور غیرمستقیم جوانان را به سمت ارزش‌های دینی سوق دهد و از طریق آن، جامعه‌ای با باورهای مستحکم‌تر و روابط اجتماعی سالم‌تر شکل گیرد. نتایج این شیوه تربیتی می‌تواند در ایجاد جامعه‌ای با باورهای دینی محکم و مؤمن‌تر، تأثیرگذار باشد و باعث تقویت پیوند جوانان با آموزه‌های دینی و تحقق ارزش‌های اسلامی در زندگی شخصی و اجتماعی آنان شود.

کلیدواژه‌ها: تربیت، تربیت اعتقادی، الگوگیری، تربیت الگویی، جوانان

۱. سطح چهار فقه و اصول، جامعه المصطفی العالمیه، قم، ایران

ایمیل: Sharif42270@gmail.com

۲. دانشجوی دکتری فقه تربیتی، جامعه المصطفی العالمیه، قم، ایران. استاد دانشگاه خاتم النبیین، کابل، افغانستان.

ایمیل: Mahmadzadeh84@yahoo.com

مقدمه

تربیت اعتقادی یکی از مهم‌ترین جنبه‌های تربیت انسانی است که تأثیر عمیقی بر شکل‌گیری شخصیت، جهان‌بینی و رفتار افراد دارد. جوانان، به دلیل قرار گرفتن در حساس‌ترین مرحله زندگی که همان دوران گذار از نوجوانی به بزرگسالی است، بیش از هر گروه دیگری به توجه ویژه در زمینه تربیت اعتقادی نیاز دارند. این دوران، مرحله‌ای است که باورهای اعتقادی و هویت دینی به تدریج در حال تثبیت بوده و جوانان با چالش‌های مختلفی از جمله بحران هویت، ضعف در باورهای دینی و تأثیرپذیری از فرهنگ‌های غیردینی مواجه هستند. گسترش رسانه‌های دیجیتال و شبکه‌های اجتماعی، الگوهای جدید و گاه ناسازگاری را به جوانان معرفی کرده که این امر بر تربیت اعتقادی آن‌ها تأثیرات منفی گذاشته است.

یکی از مؤثرترین روش‌های تربیتی برای تقویت باورهای اعتقادی در جوانان، شیوه تربیت الگویی است. این شیوه بر اساس معرفی و تبیین الگوهای عملی و اعتقادی برجسته دینی، زمینه‌ای را فراهم می‌آورد که جوانان بتوانند مفاهیم و ارزش‌های دینی را به شکلی ملموس و قابل درک در زندگی خود پیاده کنند. این روش نه تنها بر فهم نظری جوانان از باورهای دینی تأثیر می‌گذارد، بلکه از طریق مشاهده و تقلید رفتارهای اعتقادی الگوها، نقش مؤثری در برونی‌سازی این باورها دارد.

پرداختن به تربیت اعتقادی جوانان به شیوه الگویی، از اهمیت زیادی برخوردار است. اعتقادات دینی، به عنوان زیرساخت اصلی شخصیت انسان، تأثیر مستقیمی بر رفتارها، تصمیم‌گیری‌ها و نحوه مواجهه با مسائل زندگی دارد. اگر تربیت اعتقادی در دوران جوانی به درستی انجام شود، می‌توان انتظار داشت که فرد در آینده به عنوان یک شهروند متعهد و مؤمن نقش‌آفرینی کند. از سوی دیگر، با وجود چالش‌های روزافزون فرهنگی و اجتماعی، تربیت الگویی به دلیل تأثیر عمیق و ماندگار خود، ابزاری کارآمد برای مقابله با بحران‌های اعتقادی جوانان به شمار می‌آید.

این مقاله تلاش دارد تا طرح سؤالاتی مانند این که «تربیت اعتقادی به چه معنا است و چگونه می‌توان از شیوه تربیت الگویی برای تقویت باورهای دینی جوانان بهره برد، چه شخصیت‌هایی به عنوان الگوی اعتقادی در منابع اسلامی معرفی شده‌اند و چگونه می‌توان



این الگوها را به جوانان معرفی کرد»، درصدد است که مفهوم تربیت اعتقادی و شیوه الگویی را از منظر تربیتی و دینی بررسی کند. در این راستا، به تحلیل نقش الگوهای دینی در تقویت باورهای اعتقادی جوانان پرداخته می‌شود و تلاش می‌کند راهکارهایی عملی و مؤثر برای استفاده از این روش ارائه کند. همچنین این پژوهش بر آن است تا با ارائه الگوهای عملی از منابع اسلامی، شیوه‌هایی برای تربیت اعتقادی جوانان در دنیای امروز پیشنهاد دهد.

۱. تعریف مفاهیم

تربیت اعتقادی ترکیبی از دو مفهوم تربیت و اعتقاد است. برای درک عمیق‌تر این مفهوم، لازم است ابتدا معنای هر یک از این واژه‌ها بررسی شود.

۱-۱. تربیت

تربیت، مصدر باب تفعیل از ماده «رَبَوَ» است که به معنای رشد دادن، افزایش یا فراهم کردن شرایط رشد است (فراهیدی، ۱۴۱۰: ۸، ۲۸۳؛ ابن منظور، ۱۴۱۴: ۱۴، ۳۰۵) همچنین، گاه به معنای پاک‌سازی نیز به کار رفته است (شرتونی، ۱۴۰۳: ۱، ۳۸۶) از سوی دیگر، تربیت از ریشه «رَبَبَ» به معنای هدایت به سوی کمال معنوی تعبیر شده است (مصطفوی، ۱۴۲۶: ۴، ۳۵). بر این اساس، تربیت صرفاً به رشد کمی محدود نمی‌شود، بلکه شامل رشد کیفی نیز است (صانعی، ۱۳۷۵: ۱۱).

برای تعریف اصطلاحی تربیت، معمولاً از همین مفاهیم لغوی الهام گرفته‌اند و بر روند تکامل و رشد تأکید دارند. این تعاریف تحت تأثیر رویکردهای مختلفی ارائه شده و از این جهت تعاریف متنوعی به وجود آمده است. در دیدگاه‌های فلسفی که اغلب توسط اندیشمندانی، مانند فارابی و ابن‌سینا مطرح شده، تربیت به معنای فرآیند شکوفا کردن استعدادهای فرد برای دستیابی به کمالات دنیوی و اخروی تعریف می‌شود (گروه نویسندگان، ۱۳۸۴: ۱، ۱۶۷-۱۷۳؛ مطهری، ۱۳۷۳: ۳۳).

در رویکردهای دینی، به‌ویژه رویکرد اسلامی، تربیت بر اساس همان معنای کلی تعریف شده است. برخی تعاریف عبارتند از:



۱. تربیت اسلامی: پرورش تمام ابعاد فکری، عاطفی، جسمی و اجتماعی شخصیت انسان بر پایه اصول و دستورهای اسلامی، به منظور تحقق اهداف اسلام در زمینه‌های مختلف زندگی (گروه نویسندگان، ۱۳۸۸: ۲۸).

۲. تربیت اسلامی: شناخت خداوند به عنوان رب یگانه و پذیرش ربوبیت او در زندگی فردی و اجتماعی (باقری، ۱۳۸۵: ۴۴).

۳. تربیت: فرآیندی تدریجی برای ایجاد تغییرات در ابعاد گوناگون بدنی، روحی و رفتاری انسان، به منظور رسیدن به کمال انسانی بر اساس آموزه‌های اسلامی (اعرافی، ۱۳۸۷: ۱، ۲۸).

با این تعاریف، تربیت را می‌توان به معنای «روند کامل شدن» دانست که بسته به نگاه دینی یا غیردینی، اهداف و معیارهای کمال مطلوب متفاوتی خواهد داشت.

۱-۲. اعتقاد

اعتقاد از ریشه «عقد» و مصدر باب افتعال و در لغت به معنای استحکام و استواری است (فراهیدی، ۱۴۱۰: ۱، ۱۴۰؛ ابن منظور، ۱۴۱۴: ۳، ۲۹۹). مشتقات آن مانند «عقده» نیز همین مفهوم را دارد. به آنچه تصدیق شده و قلباً باور شده نیز اعتقاد گفته می‌شود (مهیار، بی تا: ۹۴) به گرویدن، در دل گرفتن، یقین کردن، تصدیق کردن، عقد قلب و دل بر چیزی بستن و بدان ایمان آوردن و تصدیق جزمی ذهن نیز اطلاق می‌شود (دهخدا، ۱۳۳۸: ۷، ۲۹۴۲). همچنین باور داشتن و ایمان به درستی چیزی را نیز اعتقاد گویند (عمید، ۱۳۶۳: ۱۲۲۶؛ معین، ۱۳۴۲: ۱، ۳۰۲).

۱-۳. تربیت اعتقادی

با توجه به مطالب فوق، تربیت اعتقادی فرآیندی است که به پرورش و تقویت باورهای اعتقادی اسلامی، از جمله ایمان به خداوند، پیامبران، امامت و معاد در افراد می‌پردازد و این باورها را به مرحله شکوفایی و کمال می‌رساند. این فرآیند شامل اقداماتی است که مربی به منظور شکل‌دهی نظام باورها، اقناع فکری، پذیرش قلبی و ایجاد التزام درونی در مخاطب انجام می‌دهد (اعرافی، ۱۳۹۲: ۴۹).



۱-۴. جوان

واژه جوان در زبان فارسی به معنای تازه، نو، شاداب و سرزنده است (آژنگ، ۱۳۸۱: ۳۸۷). این واژه برای هر موجود یا پدیده‌ای به کار می‌رود که مدت زیادی از عمر آن نگذشته باشد؛ انسان، حیوان یا گیاه باشد. در مقابل این واژه، مفاهیمی چون پیر و شیخ قرار دارند (معین، ۱۳۶۲: ۱، ۱۲۴۹).

در تعریف اصطلاحی جوان، معنای لغوی جوان را مدنظر داشته‌اند. دوران جوانی به‌عنوان آستانه ورود به بزرگسالی تعریف می‌شود؛ دوره‌ای که فرد دیگر ویژگی‌های کودکی را ندارد، از لحاظ ظاهری شبیه بزرگسالان است و پس از گذر از تحولات بلوغ و نوجوانی، آغاز می‌شود (سلیمانی‌فر، ۱۳۸۴: ۳۸).

۱-۵. الگو

واژه الگو در زبان فارسی به معنای سرمشق، نمونه، مدل، اسوه، قدوه و مقتدی به کار رفته است (دهخدا، ۱۳۷۳، ۲۷۷۹: ۲؛ معین، ۱۳۶۲: ۱، ۳۴۲). این اصطلاح می‌تواند به مصادیق انسانی یا به شیوه‌ها و روش‌های عملکرد افراد اطلاق شود. در تعریف اصطلاحی، نیز معنای لغوی الگو لحاظ شده است. در علوم تربیتی، الگوی تربیتی به فردی گفته می‌شود که در یک زمینه رفتاری خاص یا در جنبه‌های مختلف رفتار، نمونه و سرمشق دیگران باشد (عباسی مقدم، ۱۳۷۱: ۲۳). همچنین الگو به طرح، نمونه یا مدلی از اشیا، رفتار یا روش‌هایی اطلاق می‌شود که قابل تقلید یا پیروی باشد (حسینی نسب، ۱۳۷۶: ۶۳۲). در علوم اجتماعی، الگوها به‌عنوان روش‌هایی از زندگی تعریف می‌شوند که از فرهنگ نشئت گرفته و افراد به‌طور طبیعی در زندگی روزمره با آن‌ها سروکار دارند. اعمال انسان‌ها معمولاً مطابق با این الگوها شکل می‌گیرد (آلن بیرو، ۱۳۷۰: ۲۶۰).

۱-۶. تربیت الگویی

بررسی مفاهیم تربیت و الگو، زمینه‌ای برای پرداختن به مفهوم تربیت الگویی فراهم می‌کند. این روش که هدف اصلی مقاله حاضر نیز بر آن استوار است، یکی از مهم‌ترین ابزارهای مرییان برای ارائه الگوهای تربیتی مناسب به متربیان به شمار می‌رود. روش تربیت

الگوی مدلی بیرونی است که از طریق فرآیند الگوگیری و تربیت‌پذیری، رفتار متری را تحت تأثیر قرار داده و او را جذب می‌کند. این روش یکی از کارآمدترین شیوه‌های آموزش غیرمستقیم است (باهنر، ۱۳۹۵: ۲۱۵).

۲. ابعاد تربیت الگویی

تربیت الگویی را می‌توان در سه محور اصلی الگودهی، الگوپردازی و الگوزدایی بررسی کرد:

۲-۱. الگودهی

الگودهی به ارائه الگوهای واقعی و مثبت می‌پردازد و به دو شکل زیر انجام می‌شود:

الف. الگودهی از خویشتن: در این روش، مربی با رفتار و کردار شایسته خود، نقش یک الگوی عملی را برای متری ایفا می‌کند؛ مانند آیه «قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ»، (آل عمران: ۳۱) که پیامبر اکرم^(ص) را به عنوان یک الگوی کامل معرفی می‌کند.

ب. الگودهی از دیگران: مربی شخصیت‌های برجسته و الگوهای موفق جامعه را معرفی می‌کند. قرآن در آیه «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ»، (احزاب: ۲۱) پیامبر اکرم^(ص) را به عنوان الگوی حسنه برای جامعه مطرح می‌کند.

۲-۲. الگوپردازی

این روش به ارائه الگوهای فرضی و تخیلی می‌پردازد. مربی ویژگی‌های مطلوب الگوها را شرح داده و از متری می‌خواهد آن‌ها را در ذهن خود تصور کند. برای مثال، قرآن با توصیف ویژگی‌های گروه‌هایی چون «عباد الرحمن» و «مفلحون» در ایجاد تصویری ایدئال از انسان‌های موفق و مؤمن، سعی دارد.

۲-۳. الگوزدایی

در این روش، شخصیت‌ها و الگوهای منفی به گونه‌ای معرفی می‌شوند که در متری نوعی بیزاری و دلزدگی نسبت به آن‌ها ایجاد شود. مربی باید دقت کند که این الگوهای منفی به شکلی جذاب ارائه نشوند تا تأثیر نامطلوبی بر متری نگذارند (راوک، ۱۴۰۰: ۷۹-۸۰).



۳. تبیین شیوه الگویی در تربیت

شیوه الگویی در تربیت، روشی است که در آن فرد از طریق مشاهده و تقلید از رفتار، گفتار و ویژگی‌های دیگران (الگوها) می‌آموزد. این روش بر اساس اصل تمایل طبیعی انسان‌ها، به‌ویژه جوانان، برای الگوبرداری از افرادی استوار است که در جامعه موفق و محترم هستند. در تربیت اعتقادی، الگوها می‌توانند شامل شخصیت‌های دینی، پیامبران، امامان، علما و افراد صالح باشند. شیوه الگویی به معرفی این الگوها، بیان ویژگی‌های برجسته آن‌ها و ترغیب به پیروی از رفتار و منش آنان می‌پردازد.

این روش به‌عنوان یکی از مؤثرترین و کارآمدترین شیوه‌ها برای اصلاح و تربیت فردی و اجتماعی انسان‌ها شناخته می‌شود. الگوها نقشی کلیدی در تحرک و پویایی انسان‌ها دارند و از رکود و پسرفت جامعه جلوگیری می‌کنند. اسوه‌ها می‌توانند نیروهای نهفته درون انسان‌ها را بیدار کرده و استعدادهای آنان را شکوفا سازند و از سستی و خمودی جلوگیری کنند. هم‌چنین به‌عنوان پیشگیران از انحرافات و اشتباهات عمل کرده و با حضور فعال و تأثیرگذار خود، فضایی از ایمان و پاکی ایجاد می‌کنند که مانع ظهور فساد و انحراف در جامعه می‌شود. در تاریخ زندگی پیشوایان دینی، موارد زیادی وجود دارد که فردی با رفتار نادرست به‌سوی کارهای شربانه رفته؛ اما پس از مشاهده رفتار و سیره آموزنده الگوهای دینی، از اشتباهات خود پشیمان شده و به‌سوی رفتار نیکو و خداپسندانه بازگشته‌اند. با وجود محدودیت‌های مختلفی که انسان‌ها به‌ویژه در زمینه وراثت، طبیعت و جامعه دارند، آن‌ها می‌توانند با اراده خود مسیر زندگی‌شان را تغییر دهند و از این محدودیت‌ها فراتر بروند. بر این اساس، ضروری است که برای جوانان مسلمان الگوهای قرآنی معرفی شود تا آنان پس از آشنایی با این نمونه‌ها، مسیر تربیتی خود را همسو با آنان قرار دهند و از رفتار و آموزه‌های این الگوها درس بگیرند.

۴. الگوهای تربیت اعتقادی

زیربنای جهان‌بینی انسان بر پایه اصول اعتقادی او شکل می‌گیرد و گفتار، رفتار و عملکرد هر فرد انعکاسی از دیدگاه و نگرش او نسبت به جهان و خالق هستی است. در حقیقت، اصول اعتقادی و جهان‌بینی فلسفی و فکری انسان، تعیین‌کننده مسیر زندگی و عامل اصلی

موضع‌گیری‌ها و واکنش‌های اجتماعی او هستند. به همین دلیل، رفتار و کردار هر فرد از اعتقادات حقیقی او نشئت می‌گیرد.

در فرآیند تعلیم و تربیت، اولین گام اساسی، اصلاح و تقویت جهان‌بینی و اصول فکری فرد است. اگر باورها و اعتقادات او بر پایه‌های صحیح و استوار بنا شوند، این استحکام به‌طور طبیعی در گفتار، رفتار و عملکرد او نیز تأثیر مثبت خواهد داشت. به بیان دیگر، اگر باورها و جهان‌بینی جوان با بهره‌گیری از الگوهای مثبت قرآنی به‌درستی شکل بگیرد، رفتار اخلاقی، اجتماعی و معنوی او نیز منطقی و مبتنی بر ایمان خواهد بود. این امر از آنجا نشئت می‌گیرد که رفتار انسان‌ها به‌طور مستقیم از اعتقادات و جهان‌بینی‌شان تأثیر می‌پذیرد.

بر این اساس، در ادامه به تربیت اعتقادی جوانان خواهیم پرداخت؛ به گونه‌ای که ابتدا الگو و ویژگی‌های آن تبیین شده و سپس نکات تربیتی آن، با تأکید بر اهداف مهم تربیتی، نظیر شناخت مبانی توحید، ایمان به خداوند و دوری از شرک و بت‌پرستی، استخراج می‌شود:

۵. حضرت ابراهیم^(ع) الگوی مبارزه با عقاید و افکار باطل

الگوی معرفی شده در این زمینه، حضرت ابراهیم^(ع) است؛ زیرا ایشان در دوران جوانی به مبارزه با بت‌پرستی پرداخت. درباره زندگی و حالات مختلف این پیامبر بزرگوار، حدود ۱۹۵ آیه در قرآن است و یکی از سوره‌های قرآن نیز به نام ایشان اختصاص دارد.

حضرت ابراهیم^(ع) دومین پیامبر اولوالعزم است که صاحب کتاب، شریعت مستقل و دعوتی جهانی بوده است. او پیش از تولد، پدرش را از دست داد و سرپرستی او را عمویش آزر بر عهده گرفت. ابراهیم^(ع) در شهر «آور» متولد شد و ولادتش در دوران حکومت نمرود رخ داد. در آن زمان، علاوه بر بت‌پرستی، پرستش اجرام آسمانی همچون ماه، خورشید و ستارگان نیز رواج داشت.

براساس برخی آیات قرآن کریم، حضرت ابراهیم^(ع) از دوران کودکی و نوجوانی، نشانه‌های رشد فکری و خردمندی فوق‌العاده‌ای را از خود نشان داد و آثار بزرگی و آینده درخشان او در همان سال‌های ابتدایی زندگی نمایان بود. خداوند در این باره می‌فرماید: «وَلَقَدْ آتَيْنَا إِبْرَاهِيمَ رُشْدَهُ مِنْ قَبْلُ وَكُنَّا بِهِ عَالِمِينَ؛ و بی‌تردید، ما پیش‌تر ابراهیم را به رشد و کمال رساندیم و البته به شایستگی‌های او آگاه بودیم» (انبیاء: ۵۱).



با مطالعه زندگی حضرت ابراهیم^(ع)، روشن می‌شود که او در موقعیت‌های گوناگون به مقابله با عقاید خرافی و باورهای نادرست قوم خود پرداخته است. او از هر فرصتی برای ارشاد و آگاهی‌بخشی به مردم استفاده می‌کرد و عزم جدی داشت تا قومش را از چنگال باورهای بی‌پایه و خرافات نجات دهد. حضرت ابراهیم^(ع) همواره قوم خود را نصیحت می‌کرد و آنان را از باورهای نادرستشان باز می‌داشت. باین حال، مردم دعوت او را نمی‌پذیرفتند و بر پیروی کورکورانه و بی‌تفکر از اعتقادات خود اصرار می‌ورزیدند؛ به گونه‌ای که این رفتارها پایه‌های باورهای نادرستشان را بیش از پیش تقویت می‌کرد.

مراحل و جنبه‌های مختلف مبارزات حضرت ابراهیم^(ع) را می‌توان در چند محور اساسی خلاصه کرد:

۵-۱. حضرت ابراهیم^(ع) و عمویش آزر، بت‌تراش

حضرت ابراهیم^(ع) از همان آغاز جوانی متوجه شد که عمویش آزر، به همراه دیگر بستگان و بیشتر مردم، به پرستش بت‌ها، ماه، ستارگان و دیگر اجرام آسمانی مشغول هستند. این موضوع او را عمیقاً آزرده‌خاطر کرد؛ زیرا به‌خوبی می‌دانست معبود حقیقی نمی‌تواند چیزی ساخته دست انسان یا اشیای بی‌جان باشد. از این‌رو تصمیم گرفت دعوت به توحید و یکتاپرستی را از نزدیک‌ترین افراد به خود آغاز کند و نخستین تلاش‌های خود را به هدایت عمویش که از رهبران بت‌پرستی بود، اختصاص داد.

برای ابراهیم^(ع) تحمل دیدن عمویش در حال پرستش بت‌ها بسیار سخت بود. او با مهربانی و لحنی مؤدبانه تلاش کرد عمویش را به ترک این باورهای نادرست، ترغیب کند و او را از عاقبت شوم کفر به خداوند بر حذر دارد. ابراهیم^(ع) با دقت بسیار کوشید تا سخنانش حساسیت و خشم آزر را برنیزد. او در گفتگویی همراه با ادب و احترام، عمویش را مخاطب قرار داد و فرمود: «يَا أَبَتِ لِمَ تَعْبُدُ مَا لَا يَسْمَعُ وَلَا يُبْصِرُ وَلَا يُغْنِي عَنْكَ شَيْئًا». «ای پدر! چرا چیزی را می‌پرستی که نه می‌شنود و نه می‌بیند و نه هیچ مشکلی را از تو حل می‌تواند» (مریم: ۴۲).

۱. پدر حضرت ابراهیم، فوت شده بود و کسی که در قرآن به‌عنوان پدر او معرفی شده، سرپرست او عمویش آزر یا شوهر مادرش بوده است. در روایات اهل بیت^(ع) نیز می‌خوانیم که پدر حضرت ابراهیم موحد بود و مراد از «أب» در اینجا عموی او است (طباطبایی، ۱۳۷۸: ۲۳۴، ۷).



حضرت ابراهیم^(ع) در این گفتار خود، به گونه‌ای سخن گفت که عمویش احساس نکند توحید و عبادت واقعی را نمی‌شناسد؛ زیرا نگران بود آزر تصور کند دیدگاه او کم‌ارزش شمرده شده و به دلیل این احساس، از او روی گردان شود. او خود را به عنوان دانای برتری معرفی نکرد، بلکه با تواضع بیان کرد که دانش او هدیه‌ای است که از سوی خداوند به او عطا شده و این معرفت به آزر نرسیده است. سپس از عمویش درخواست کرد که از او پیروی کند تا او را به راه راست هدایت کند.

همچنین آزر را از پیروی شیطان بر حذر داشت؛ زیرا پیروی از شیطان گمراهی و عاقبتی هولناک به همراه دارد: «يَا أَبَتِ إِنِّي قَدْ جَاءَنِي مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ يَأْتِكَ فَاتَّبِعْنِي أَهْدِكَ صِرَاطًا سَوِيًّا يَا أَبَتِ لَا تَعْبُدِ الشَّيْطَانَ إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلرَّحْمَنِ عَصِيًّا يَا أَبَتِ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يَمَسَّكَ عَذَابٌ مِّنَ الرَّحْمَنِ فَتَكُونَ لِلشَّيْطَانِ وَلِيًّا؛ ای پدر، دانشی به من داده شده که تو از آن بی‌خبر هستی. پس از من پیروی کن تا تو را به راه راست هدایت کنم. ای پدر، شیطان را نپرست؛ زیرا شیطان همواره نسبت به خداوند نافرمان است. من می‌ترسم عذاب سختی از جانب خداوند مهربان بر تو فرود آید و تو همدم شیطان شوی» (مریم: ۴۳-۴۵).

با این حال، آزر پندهای ابراهیم^(ع) را نپذیرفت و با تندی پاسخ داد: «قَالَ أَرَأِغِبُ أَنْتَ عَنْ آلِهَتِي يَا إِبْرَاهِيمُ لَئِنْ لَّمْ تَنْتَهِ لَأَرْجُمَنَّكَ وَاهْجُرْنِي مَلِيًّا؛ آزر با خشم گفت: ای ابراهیم، آیا از خدایان من رویگردانی. اگر دست از کار خود برنداری، حتماً تو را سنگسار خواهم کرد. از من دور شو و برای مدت طولانی به من نزدیک نشو» (مریم: ۴۶).

حضرت ابراهیم^(ع) با وجود این برخورد خشن، آرامش خود را حفظ کرد و با ملایمت و ادب پاسخ داد: «سَلَامٌ عَلَيْكَ سَأَسْتَغْفِرُ لَكَ رَبِّي إِنَّهُ كَانَ بِي حَفِيًّا؛ ابراهیم با مهربانی گفت: خدا حافظ پدر! من از پروردگارم برای تو آمرزش خواهم خواست؛ زیرا او نسبت به من بسیار مهربان است» (مریم: ۴۷).

در این گفتگوها و رفتارهای قرآنی، نکات تربیتی ذیل نهفته است:

۱. شروع دعوت از نزدیکان: تربیت و اصلاح باید از افراد نزدیک و اعضای خانواده آغاز شود.
۲. عدم محدودیت سنی در امر به معروف و نهی از منکر: سن و جایگاه اجتماعی مانع نهی از منکر نیست؛ اما احترام به مخاطب، به ویژه بزرگان، ضروری است.



۳. کمال، وابسته به سن نیست: گاهی فرزندان از بزرگ‌ترها در فهم مسائل برتر هستند.
۴. روش ارشاد فردی: تبلیغ و ارشاد همواره نباید عمومی باشد؛ گاه نیاز است به صورت خصوصی انجام گیرد.
۵. ایجاد وجدان آگاه با طرح پرسش: در نهی از منکر، استفاده از پرسش برای برانگیختن قضاوت وجدان، روشی مؤثر است.
۶. تمرکز بر مسائل اعتقادی: اصلاح باورهای اعتقادی، مقدم بر مسائل اخلاقی و اجتماعی است.
۷. ارزش‌گذاری حق بر عواطف: روابط خانوادگی نباید مانع از بیان حقیقت و انجام نهی از منکر شود.
۸. علم و آگاهی در نهی از منکر: فردی که دیگران را نهی می‌کند، باید خود به موضوع آگاهی کامل داشته باشد.
۹. سختی پذیرش حق برای برخی افراد: گاهی حقیقت برای برخی افراد ناخوشایند است.
۱۰. تکبر مانع پذیرش حق: رد کردن سخن حق از سوی فرد کوچک‌تر، نشانه‌ای از غرور و تکبر است.
۱۱. حق‌گویی و مبارزه با سنت‌های باطل، آوارگی و محرومیت به دنبال دارد.
۱۲. تفاوت روحیه مؤمن و کافر در گفت‌وگو: ابراهیم^(ع) با ادب و محبت سخن می‌گوید، در حالی که عمویش با خشونت پاسخ می‌دهد. ابراهیم^(ع) چهار بار می‌گوید: «يَا أَبَتِ»؛ اما آزر حتی یک بار نمی‌گوید: «يَا بُنَيَّ». استدلال منطقی ابراهیم^(ع) در مقابل سخنان بی‌منطق آزر قابل توجه است. ابراهیم^(ع) با دلسوزی دعوت می‌کند، در حالی که آزر او را تهدید می‌کند. ابراهیم^(ع) با ادب، خداحافظی می‌کند؛ اما آزر با دستور دوری از او، پاسخ می‌دهد (قرآنی، ۱۳۸۹: ۵، ۲۷۱ - ۲۷۶).

۵-۲. روش‌های گفت‌وگو و استدلال حضرت ابراهیم^(ع) با قومش

حضرت ابراهیم^(ع) علاوه بر گفت‌وگو با آزر، قوم خود را نیز به یکتاپرستی دعوت کرد و در این مسیر، از چند مرحله استفاده نمود:



۱. استفهام انکاری و توبیخ: با پرسشی تأمل برانگیز از آنان درباره پرستش مجسمه‌های بی‌روح پرسید: «إِذْ قَالَ لِأَيِّهِ وَ قَوْمِهِ مَا هَذِهِ التَّمَاثِيلُ الَّتِي أَنْتُمْ لَهَا عَاكِفُونَ قَالُوا وَجَدْنَا آبَاءَنَا لَهَا عَابِدِينَ قَالَ لَقَدْ كُنْتُمْ أَنْتُمْ وَ آبَاؤُكُمْ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ» (انبیاء: ۵۲-۵۳). چرا این مجسمه‌های بی‌روح را می‌پرستید؟ آنان در پاسخ گفتند: ما پدرانمان را بر این روش یافته‌ایم».

۲. اعلام گمراهی قوم: زمانی که قومش تقلید از گذشتگان را به‌عنوان دلیل پرستش بت‌ها آوردند، ابراهیم^(ع) گمراهی آنان و نیاکانشان را آشکارا بیان کرده و چنین پاسخ داد: «قَالَ لَقَدْ كُنْتُمْ أَنْتُمْ وَ آبَاؤُكُمْ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ؛ شما و پدرانتان در گمراهی آشکاری هستید» (انبیاء: ۵۴).

۳. اعلام براءت از بت‌پرستی: ابراهیم^(ع) از بت‌ها و پیروان آن‌ها ابراز انزجار کرد: «إِذْ قَالُوا لِقَوْمِهِمْ إِنَّا بُرَاءُ مِنْكُمْ وَمِمَّا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ؛ برای شما سرمشقی خوب در زندگی ابراهیم و کسانی که با او بودند، وجود داشت، آن هنگام که به قوم مشرک خود گفتند: ما از شما و آنچه غیر از خدا می‌پرستید، بیزاریم» (ممتحنه: ۴).

۴. اظهار دشمنی آشکار: او رابطه خود با مشرکان را با دشمنی واضح بیان کرد: «كَفَرْنَا بِكُمْ وَبَدَا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةُ وَالْبَغْضَاءُ أَبَدًا؛ ما نسبت به شما کافریم و میان ما و شما عداوت و دشمنی همیشگی آشکار شده است» (ممتحنه: ۵).

۵-۳. روش بیدار کردن وجدان‌ها در سیره حضرت ابراهیم^(ع)

وقتی تلاش‌های تبلیغی و ارشادی حضرت ابراهیم^(ع) که با دلیل و منطق همراه بود، نتوانست وجدان قومش را بیدار کند و هشدارهای او نیز بی‌نتیجه ماند، مردم از دعوت او روی گرداندند و به خرافات و بت‌پرستی پایبند شدند. ابراهیم^(ع) دریافت که این قوم نه گوش شنوا دارند و نه قلبی آماده برای پذیرش حقیقت. او که شاهد چنگ زدن مردم به عقاید باطل و تکیه بر بت‌های بی‌جان بود، تصمیم گرفت راهکاری عملی برای نشان دادن ضعف و ناتوانی بت‌ها اتخاذ کند.

ابراهیم^(ع) سوگند یاد کرد که نقشه‌ای برای نابودی بت‌ها بکشد تا قوم درک کنند که بت‌ها قادر به دفع کوچک‌ترین خطر نیستند، چه رسد به اینکه خیر و منفعتی برسانند. او امیدوار



بود مردم متوجه شوند که ترک پرستش بت‌ها ضرری برایشان ندارد و در صورت ادامه، سودی از این خدایان خیالی نخواهند دید.

ابراهیم^(ع) منتظر فرصتی مناسب بود تا با اقدامی عملی وجدان خفته مردم را بیدار کند. در روز عید، زمانی که بت پرستان برای برگزاری مراسم به خارج از شهر رفتند، او وارد بتخانه شد و همه بت‌ها را در هم شکست، به جز بت بزرگ. سپس تبری که برای این کار استفاده کرده بود را بر دوش بت بزرگ گذاشت تا توجه مردم را به سوی آن جلب کند. وقتی مردم به شهر بازگشتند و با بت‌های خرد شده مواجه شدند، با تعجب و خشم گفتند: «قَالُوا مَنْ فَعَلَ هَذَا بِالْهَيْتِنَا إِنَّهُ لَمِنَ الظَّالِمِينَ قَالُوا سَمِعْنَا فَتًى يَذْكُرُهُمْ يُقَالُ لَهُ إِبْرَاهِيمُ؛ گفتند: هر کس با خدایان ما چنین کرده، قطعاً از ستمگران است و باید کیفر سخت ببیند! (گروهی) گفتند: شنیدیم نوجوانی از (مخالفت با) بت‌ها سخن می‌گفت که او را ابراهیم می‌گویند» (انبیاء: ۵۹-۶۰).

ابراهیم^(ع) به محاکمه کشیده شد؛ اما با منطق قوی پاسخ داد. او در دفاع از خود گفت: «قَالَ بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا فَاسْأَلُوهُمْ إِنْ كَانُوا يَنْطِقُونَ؛ بلکه این کار را بت بزرگ انجام داده است؛ اگر سخن می‌گویند، از آنان پرسید» (انبیاء: ۶۳).

هدف ابراهیم^(ع) این بود که مردم به این پرسش فکر کنند: اگر بت‌ها قدرتی ندارند و نمی‌توانند سخن بگویند، چگونه می‌توانند به شما سودی برسانند یا زبانی را دفع کنند؟ و اگر واقعاً قادر به انجام کاری بودند، چرا از خودشان در برابر تخریب محافظت نکردند؟ لذا آن حضرت این‌گونه زمینه‌سازی نموده و وجدان‌های خفته را بیدار کرد و به قوم بت پرست خود فهماند که آنان در برابر بت‌هایی بی‌شعوری که حتی نمی‌توانند یک جمله سخن بگویند به اشتباه افتاده‌اند و به این طریق وجدان‌های خفته بیدار شده و به اشتباه خودشان پی بردند، قرآن کریم حالت آنان را چنین ترسیم می‌نماید: «فَرَجَعُوا إِلَى أَنْفُسِهِمْ فَقَالُوا إِنَّكُمْ أَنْتُمُ الظَّالِمُونَ ثُمَّ نَكَسُوا عَلَى رُؤُسِهِمْ لَقَدْ عَلِمْتُمْ مَا هَؤُلَاءِ يَنْطِقُونَ؛ آن‌ها به وجدان خویش بازگشتند و به خود گفتند حقا که شما ستمگرید سپس بر سرهایشان واژه گونه شدند و حکم وجدان را به کلی فراموش کردند و گفتند: تو می‌دانی که این‌ها سخن نمی‌گویند» (انبیاء: ۶۴-۶۵).



در این هنگام، ابراهیم^(ع) ضربه آخر را وارد کرد و با استدلالی قاطع کرد: «قَالَ أَتَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكُمْ شَيْئاً وَلَا يَضُرُّكُمْ أَفْ لَكُمْ وَلِمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ؛ آیا جز خدا چیزی را می‌پرستید که نه کمترین سودی برای شما دارد و نه زیانی به شما می‌رساند! نه امیدی به سودشان دارید و نه ترسی از زیانشان! اف بر شما و بر آنچه جز خدا می‌پرستید! آیا اندیشه نمی‌کنید؛ یعنی از عقلتان استفاده نمی‌کنید» (انبیاء: ۶۶-۶۷).

این واقعه نشان می‌دهد که حضرت ابراهیم^(ع) با روش‌هایی هوشمندانه، مانند بیدار کردن وجدان‌ها و سپردن قضاوت به خود مردم، آن‌ها را به تأمل واداشت. او با چنین شیوه‌ای، خرافات و ضعف عقاید مشرکان را آشکار کرد تا آن‌ها خود را ظالم بدانند و به ناتوانی بت‌هایشان اعتراف کنند. این روش تأمل‌برانگیز و مبتنی بر فطرت، یکی از شیوه‌های مؤثر در دعوت به توحید و هدایت انسان‌ها است (ر.ک. قراتی، ۱۳۸۹: ۵، ۴۶۵-۴۷۲).

۴-۵. اعتماد و توکل حضرت ابراهیم^(ع) به خداوند

حضرت ابراهیم^(ع) در مسیر مبارزه خود با شرک و بت‌پرستی تا جایی پیش رفت که با شجاعت تمام آماده رویارویی با آتش نمرودیان شد. دشمنان او برای دفاع از خدایان خود، ابتدا پیشنهاد اعدام و سپس سوزاندن او را مطرح کردند. سرانجام با پیشنهاد نمرود و تأیید همگان، تصمیم گرفتند ابراهیم^(ع) را در میان شعله‌های عظیم آتش بیندازند. در لحظه‌ای که ابراهیم^(ع) در منجنیق قرار گرفت و لحظاتی پیش از پرتاب شدن، با خلوص دل خدا را چنین خواند:

«يا الله يا واحد يا احد يا صمد يا من لم يلد ولم يولد ولم يكن له كفوا احد نجني من النار برحمتك؛ ای خدای یکتا و بی‌همتا، ای خدای بی‌نیاز، ای که نزاده‌ای و زاده نشده‌ای و هیچ نظیر و همتایی نداری، مرا به لطف و رحمت خود از این آتش رهایی ده».

بر اساس برخی روایات، هنگام سقوط ابراهیم^(ع) در آتش، جبرئیل به فرمان الهی نزد او آمد و گفت: «یا ابراهیم ألك حاجة؟ فقال أما إلیک فلا؛ ای ابراهیم، آیا نیازی داری؟ پاسخ داد: از تو هیچ درخواستی ندارم» (ابن بابویه، ۱۳۸۵: ۱، ۳۶). او حاضر نشد از غیر خداوند کمک بخواهد و تنها بر قدرت و رحمت الهی تکیه کرد و در نهایت، به داخل آتش پرتاب شد؛ اما خداوند او را از شعله‌های سوزان نجات داد. قرآن کریم در این باره



می‌فرماید: «فَأَنْجَاهُ اللَّهُ مِنَ النَّارِ؛ خدا او را از آتش رهایی بخشید» (عنکبوت: ۲۴). این نجات با فرمان «يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ؛ ای آتش، برای ابراهیم سرد و سلامت باش»، (انبیاء: ۶۹) محقق شد. این معجزه الهی نمونه‌ای آشکار از اعتماد کامل ابراهیم^(ع) به خداوند و تسلیم محض او در برابر اراده الهی است.

از این آیات نکات تربیتی ذیل قابل استفاده است:

۱. اراده الهی بر تمامی اراده‌ها، ابزارها، اسباب و قوانین جهان تسلط دارد و بر آن‌ها فائق است.
۲. پیروزی یک مؤمن بر تمامی کافران، خنثی شدن پیچیده‌ترین توطئه‌ها و تبدیل آتش به گلستان، هرکدام نشانه‌ای از آیات و معجزات خداوند هستند.

۳. حضرت ابراهیم^(ع) با توکلی بی‌نظیر بر خداوند، حتی از هیچ‌یک از فرشتگان، از جمله جبرئیل، یاری نخواست و در آن لحظات سخت، مشغول مناجات، راز و نیاز با پروردگار و توسل به پیامبر اکرم و اهل بیت ایشان بود (قرائتی، ۱۳۸۹: ۷، ۱۳۰).

۵-۵. مبارزه و ایستادگی حضرت ابراهیم^(ع) در برابر نمرود

وقتی خبر تبلیغات حضرت ابراهیم^(ع) علیه بت‌پرستی و دعوت به یکتاپرستی در میان مردم پخش شد، نمرود او را به حضور خود فراخواند و از او پرسید: «ای ابراهیم، آن خدایی که تو مردم را به پرستش او دعوت می‌کنی، چه کسی است و چه قدرتی دارد؟» حضرت ابراهیم در پاسخ فرمود: «إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّيَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ؛ خدای من آن کسی است که انسان‌ها را می‌میراند و در روز قیامت آنان را زنده می‌کند». نمرود پاسخ داد: «قَالَ أَنَا أَحْيِي وَأُمِيتُ؛ من نیز می‌توانم انسان‌ها را زنده کنم و بمیرانم». لذا برای اثبات ادعای خود، دو نفر را که محکوم به اعدام بودند، نزد نمرود آوردند و او یکی را کشت و دیگری را از مرگ نجات داد. حضرت ابراهیم^(ع) که می‌دانست این عمل نمرود تنها یک فریب و مغالطه است، برای اتمام حجت و اثبات اشتباه نمرود گفت: «قَالَ إِبْرَاهِيمُ فَإِنَّ اللَّهَ يَأْتِي بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ؛ خداوند خورشید را از مشرق برمی‌آورد، تو آن را از مغرب برآور. پس آن مرد کافر مبهوت و وامانده شد» (بقره: ۲۵۸).

پس از این گفتگو و مناظره، نمرود محکوم شد و شکست خورد و حضرت ابراهیم^(ع) از حضور نمرود برخاست و رفت.

از این آیات نکات تربیتی ذیل قابل استفاده است:

۱. مغالطه و سفسطه از ترفندهای اهل باطل است.
۲. حق اگر به صورت منطقی و مستدل بیان شود، بر باطل غالب خواهد شد.
۳. در مباحثات باید از استدلال‌های فطری، عقلانی و عمومی استفاده کرد تا حتی مخالف لجوج نیز مقهور و مبهور شود (قرائتی، ۱۳۸۹: ۱، ۴۱۳).

۶. اصحاب کهف الگوی مهاجرت برای رشد و هدایت

اصحاب کهف نمونه بارز از جوانانی هستند که برای حفظ ایمان و عقیده خویش، از تمامی نعمت‌های دنیوی چشم پوشیدند. این جوانان مؤمن که زندگی‌ای پر از تجمل و آسایش داشتند، برای حفظ عقیده خود، از تمام آنچه داشتند گذشتند و به غاری در دل کوه پناه بردند. قرآن کریم در این باره می‌فرماید: «إِذْ أَوَى الْفِتْيَةُ إِلَى الْكَهْفِ؛ زمانی را به یاد بیاور که آن جوانان به غار پناه بردند» (کهف: ۱۰). طبق تصریح قرآن کریم، این جوانان، با ایمان به پروردگارشان شعار دادند: «رَبُّنَا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَنْ نَدْعُو مِنْ دُونِهِ إِلَهًا؛ پروردگار ما، پروردگار آسمان‌ها و زمین است و جز او هیچ خدایی را نمی‌پرستیم» (کهف: ۱۴).

آیات قرآن نشان می‌دهد که اصحاب کهف در دورانی زندگی می‌کردند که بت‌پرستی و کفر آنان را احاطه کرده بود و حکومتی ستمگر و ظالم بر مردم حکومت می‌کرد؛ اما این گروه جوانمرد که به گمراهی و فساد محیط پی برده بودند، برای قیام و هجرت تصمیم گرفتند. آنان با مشورت یکدیگر، به کناره‌گیری از اجتماع و پناه بردن به غار تصمیم گرفتند. قرآن محل سکونت و چگونگی خواب طولانی آنان را توصیف کرده است.

«وَتَرَى الشَّمْسَ إِذَا طَلَعَتْ تَزَاوَرُ عَنْ كَهْفِهِمْ ذَاتَ الْيَمِينِ وَإِذَا غَرَبَتْ تَقْرِضُهُمْ ذَاتَ الشَّمَالِ وَهُمْ فِي فَجْوَةٍ مِنْهُ ذَلِكَ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ؛ خورشید را می‌دیدید که به هنگام طلوع، به سمت راست غارشان متمایل می‌گردد و به هنگام غروب، به سمت چپ و آن‌ها در محل وسیعی از آن (غار) قرار داشتند. این از آیات خداست» (کهف: ۱۷).

طبق آیات قرآن، اصحاب کهف ۳۰۹ سال در خوابی عمیق فرو رفتند. «وَلَبِثُوا فِي كَهْفِهِمْ ثَلَاثَ مِائَةٍ سِنِينَ وَازْدَادُوا تَسْعًا». (کهف: ۲۵) خداوند خواب آنان را به مرگ شبیه دانسته



است. وقتی از خواب برخاستند، نمی‌دانستند چه مدت در خواب بوده‌اند؛ اما گرسنگی شدید آنان را وادار کرد که برای تهیه غذا به شهر بازگردند. یکی از آنان با سکه‌های قدیمی خود به بازار رفت؛ اما با تغییرات فراوانی در شهر روبه‌رو شد که برای او بسیار شگفت‌آور بود. وقتی که سکه‌اش را به فروشنده‌ای داد، او متوجه شد که این سکه به ۳۰۰ سال قبل تعلق دارد. این ماجرا نشان داد که او و همراهانش در خواب طولانی و عمیقی بوده‌اند. فرد مذکور بلافاصله به غار بازگشت و یارانش را از اتفاقات باخبر ساخت. آنان که تحمل این شرایط را دشوار می‌دیدند، از خداوند خواستند که جانشان را بگیرد و بدین ترتیب خداوند با این ماجرا بار دیگر قدرت و عظمت خود را به تاریخ نشان داد (ر.ک. کهف: ۱۸-۲۱).

۶-۱. ویژگی‌های الگویی اصحاب کهف

اصحاب کهف، الگوی بی‌نظیری از ایمان، شجاعت و جوانمردی هستند. آنان با دل‌های محکم و ایمان استوار، در برابر ظلم و فساد ایستادند و از نعمت‌های دنیوی برای رضای خدا گذشتند. از همین رو، برخی گفته‌اند: «رأس الفتوة الإیمان؛ سرچشمه جوانمردی ایمان است» (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴: ۱۲، ۳۶۴).

امام صادق^(ع) نیز حدیثی در این زمینه فرموده‌اند که به جایگاه بلند ایمان و جوانمردی اصحاب کهف اشاره دارد. آن‌حضرت از سلیمان بن جعفر همدانی سؤال می‌کند: «یا سلیمان! من الفتی؟ فقلت له: جعلت فداک، الفتی عندنا الشَّابُّ. قال لی: أما علمت انّ أصحاب الکهف کانوا کلّهم کھولا، فسماهم الله فتية بایمانهم؟ یا سلیمان! من آمن بالله و اتقى فهو الفتی؛ ای سلیمان! جوانمرد (فتی) کیست؟ گفتم: جانم فدای تو باد، فتی نزد ما به معنای جوان است. فرمود: آیا نمی‌دانی که اصحاب کهف همه پیر بودند، لیکن خدا به سبب ایمانشان آنان را فتی خواند؟ ای سلیمان! هر که به خدا ایمان آورد و پرهیزگار شود، جوانمرد و فتی او است» (بحرانی، ۱۳۷۴: ۳، ۶۱۴؛ عیاشی، ۱۳۸۰: ۲، ۳۲۳).

۶-۲. پیام‌های تربیتی داستان اصحاب کهف

ماجرای اصحاب کهف، نکات تربیتی عمیقی دارد که می‌توان از آن‌ها برای هدایت و زندگی بهتر بهره برد:



۱. استقلال فکری و پرهیز از تقلید کورکورانه: انسان نباید تحت تأثیر فشارهای اجتماعی قرار بگیرد و بگوید: «خواهی نشوی رسوا هم‌رنگ جماعت شو»، بلکه باید اندیشه‌ای مستقل داشته باشد و از تقلید بی‌اساس، پرهیز کند.

۲. حفظ جان و استفاده از تقیه به‌عنوان یک راهبرد تاکتیکی: برای حفظ جان و جلوگیری از هدررفت نیروها، گاهی لازم است موضع واقعی خود را پنهان کنیم. اصحاب کهف نیز برای اجتناب از خطر افشاگری بی‌نتیجه، تلاش داشتند که موقعیتشان بر مردم شهر آشکار نشود. این رفتار، نمونه‌ای از تقیه است که انسان نیرو و توانایی‌های خود را برای شرایط مناسب حفظ می‌کند.

۳. برابری انسان‌ها در مسیر خداوند: داستان اصحاب کهف نشان می‌دهد که مقام‌های دنیوی و مادی هیچ تأثیری بر اتحاد رهروان راه حق ندارد. در این مسیر، وزیر و چوپان، حتی سگ، می‌توانند در کنار یکدیگر قرار بگیرند؛ زیرا راه حق، راه توحید و یگانگی همه انسان‌ها است.

۴. هجرت از محیط‌های فاسد برای رشد معنوی: اصحاب کهف، خانه‌های مرفه و زندگی تجملاتی خود را رها کردند و به غاری خالی از امکانات پناه بردند تا ایمانشان را حفظ کنند و به تقویت دستگاه ظلم و فساد کمک نکنند.

۵. توکل بر خداوند در سختی‌ها: اعتماد به خداوند و تکیه بر قدرت او، راهی مطمئن برای عبور از مشکلات است.

۶. امدادهای غیبی برای مخلصان راه حق: خداوند اصحاب کهف را از شرایط سخت اجتماعی نجات داد و آن‌ها را در خواب عمیقی فرو برد. پس از بیدار شدن، مردم به‌عنوان قهرمانان توحید از آنان تقدیر کردند. همچنین، خداوند بدن‌های آنان را از آسیب حفظ کرد و با ایجاد رعب در دل دشمنان، امنیت آنان را تضمین نمود.

۷. تفکر و پرهیز از خرافات: برای رهایی از خرافات و افکار باطل، باید از منطق و اندیشه استفاده کرد.

۸. آزادگی و گذشت از دنیا برای آخرت: اصحاب کهف، حتی در مقام وزارت، از دلبستگی‌های دنیوی گذشتند و به‌سوی حقیقت روی آوردند.

۹. جوانمردی و اصول آن در منطق قرآن: قرآن کریم از اصحاب کهف با عنوان «فِتیّه»



(جوانمردان) یاد می‌کند. این نشان می‌دهد که در منطق قرآن، جوانمردی به سن و سال ارتباط ندارد، بلکه به ویژگی‌هایی چون پاکی، گذشت، شهامت و رشادت بازمی‌گردد (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴: ۱۲، ۴۰۱-۴۰۴).

۳-۶. دسته‌بندی افراد در برابر جامعه فاسد

داستان اصحاب کهف، انسان‌ها را در مواجهه با فساد به سه گروه تقسیم می‌کند: گروه اول: کسانی که در فساد جامعه غرق می‌شوند؛ افرادی که ایمانشان کامل نیست و از محیط فاسد هجرت نمی‌کنند.

گروه دوم: کسانی که در جامعه فاسد، ایمان خود را حفظ می‌کنند؛ مانند اصحاب کهف. گروه سوم: کسانی که جامعه فاسد را اصلاح و تغییر می‌دهند؛ مانند پیامبران و اولیای الهی (قرائتی، ۱۳۸۳: ۵، ۱۴۶).

بنابراین می‌توان گفت اصحاب کهف ابتدا با تفکر و تحقیق، راه حق را تشخیص دادند و سپس به روشنگری پرداختند؛ اما وقتی این روش نتیجه‌ای نداد، مسیر خود را جدا کردند و به هجرت روی آوردند. خداوند، با ارج نهادن به این جوانمردان، ماجرای آن‌ها را به ابزاری برای اثبات معاد و نمایش عظمت خود تبدیل کرد و به این ترتیب، پنجمین اصل اعتقادی را در تاریخ ماندگار ساخت.

۷. لقمان حکیم الگوی بیان اعتقادات در قالب موعظه

در این الگو، لقمان حکیم در جایگاه پدر و مربی با استفاده از روش موعظه به تبیین اعتقادات اساسی می‌پردازد، در حالی که فرزند جوان او با قلبی آماده و پذیرا به این نصایح گوش فرامی‌دهد. موعظه به عنوان یکی از ابزارهای مؤثر در تعلیم و تربیت، نیاز همیشگی انسان است؛ زیرا انگیزه‌های فطری درون انسان برای رشد و اصلاح به هدایت و تهذیب نیازمند است و این امر غالباً از طریق موعظه تحقق می‌یابد.

در قرآن نیز موعظه به عنوان یکی از ویژگی‌های اصلی آن معرفی شده است: «قَدْ جَاءَكُمْ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ» (یونس: ۵۷). حتی پیامبر اسلام (ص) و امام علی (ع) نیز گاه از دیگران درخواست موعظه می‌کردند؛ زیرا شنیدن موعظه تأثیری متفاوت از دانستن صرف دارد. درباره شخصیت لقمان حکیم گفته شده است که او غلامی سیاه‌پوست از سودان بود



و از ایمانی استوار، فکری روشن و حکمتی شگفت‌انگیز بهره‌های کافی داشت. وی که در ابتدا برده‌ای مملوک بود، به دلیل فضایل اخلاقی و نبوغ خاصش، آزاد شد و به مرور جایگاه والایی در جامعه یافت. او انسانی امین بود، چشم از حرام فرو می‌بست، از ادای حرف ناسزا و بی‌مورد پرهیز می‌کرد و هیچ‌گاه دامن خود را به گناه نیالود و همواره در امور زندگی شرط عفت و اخلاص را رعایت می‌کرد و اوقات فراغت خود را به سکوت و تفکر در امور جهان و معرفت حق تعالی می‌گذراند و برای گذراندن امور زندگی، به حرفه خیاطی و درودگری مشغول بود (مجلسی، ۱۴۰۳: ۱۳، ۴۰۸-۴۱۱؛ جاد مولی، ۱۳۸۰: ۳۴۲).

لقمان حکیم از فرصت‌های مناسب برای اندرز دادن فرزند خود و دیگران استفاده می‌کرد. در نخستین پند خطاب به فرزندش گفت: «بُنَى لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ» (لقمان: ۱۳) وی از فرزندش خواست همواره شکرگزار خداوند باشد و از شرک پرهیزد؛ زیرا شرک، به معنای قرار دادن مخلوقی نیازمند و ضعیف در جایگاه خالق بی‌نیاز، ظلمی بزرگ است. شرک مفهومی گسترده دارد که بارزترین آن بت‌پرستی است و چنین شرکی به فتوهای فقهی، انسان را از دایره ایمان خارج و مرتد می‌سازد؛ اما شرک تنها به بت‌پرستی محدود نمی‌شود، بلکه اطاعت مطلق از غیر خدا یا پیروی از هواهای نفسانی نیز نوعی شرک است. قرآن می‌فرماید: «وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ»؛ و همانا فرستادیم در هر امتی رسولی که خدا را عبادت کنید و از طاغوت اجتناب کنید» (نحل: ۳۶). همچنین می‌فرماید: «أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ؛ آیا ندیدی کسی که هوای نفس خود را خدای خود قرار داده است» (جاثیه: ۲۳).

در قرآن بیش از صد بار عبارت‌هایی همچون «دُونِ اللَّهِ» و «دُونِهِ» آمده است که نشان می‌دهد هر گونه اطاعت یا وابستگی به غیر خدا نوعی شرک محسوب می‌شود. حتی مؤمنان نیز اگر برخلاف فرمان الهی عمل کنند، از مدار توحید خارج می‌شوند: «وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ؛ اکثر مؤمنان، مشرک نیز هستند و تکیه‌گاه‌های غیر الهی دارند» (یوسف: ۱۰۶). بنابراین شرک تنها در بت‌پرستی خلاصه نمی‌شود، بلکه هر گونه وابستگی به قدرت، مقام، ثروت یا هر چیزی که در راستای خداوند نباشد، نوعی شرک به شمار می‌آید (قرائتی، ۱۳۸۳: ۷، ۲۴۵).



از آیه حاوی نصیحت لقمان به فرزندش، نکات تربیتی ذیل قابل استفاده است:

۱. توجه ویژه پدر به تربیت دینی و اصلاح فرزند: اهتمام پدر به هدایت دینی و پرورش اخلاقی فرزند، عملی ضروری و ارزشمند است. تأکید خداوند بر ذکر پندهای لقمان به پسرش نشان‌دهنده اهمیت این مسئولیت و شایستگی چنین رفتاری است.

۲. ضرورت همراهی نصیحت با محبت و تحریک عواطف مخاطب: آمیختن نصیحت و هدایت با محبت و عاطفه، عاملی مهم در تأثیرگذاری است. استفاده از واژه مصغر «بُنی» در خطاب لقمان به فرزندش، نمادی از مهربانی و شفقت است که این نکته را به خوبی نمایان می‌سازد.

۳. تأکید بر اجتناب از شرک به عنوان مهم‌ترین نصیحت لقمان: لقمان در نخستین توصیه به فرزندش، با عبارت «لَا تُشْرِكْ» به نهی از شرک پرداخته است. این تقدم نشان می‌دهد که اجتناب از شرک، مهم‌ترین و اولویت‌دارترین نصیحت او بوده است.

۴. لزوم متمرکز کردن ذهن مخاطب در موعظه و تبلیغ: لقمان با استفاده از حرف ندای «یا» هنگام خطاب فرزند، ذهن او را بر پیام اصلی متمرکز می‌کند. این روش نشان‌دهنده اهمیت جلب توجه مخاطب برای تأثیرگذاری بیشتر موعظه است.

۵. استفاده از برهان محکم برای قانع کردن مخاطب در دعوت به توحید: یکی از روش‌های هدایت در قرآن، ارائه دلایل قانع‌کننده و منطقی برای پذیرش توحید است. لقمان نیز با استدلالی روشن و محکم، فرزند خود را به پذیرش توحید دعوت می‌کند.

۶. تشویق فرزند به تقویت بینش توحیدی به عنوان وظیفه پدر: لقمان با نصایح حکیمانه‌اش، فرزند را به سوی نگرشی توحیدی سوق می‌دهد. این تلاش، یکی از مهم‌ترین وظایف والدین در تربیت فرزندان است.

۷. موعظه بر پایه منطق و استدلال، روشی حکیمانه برای ترویج توحید: توجه دادن افراد به توحید از طریق ارائه برهان‌های منطقی، رویکردی حکیمانه و مؤثر است که لقمان در گفتار خود به کار برده است.

۸. شناخت عمومی انسان‌ها از زشتی ظلم: شخصیت انسان به طور فطری از ظلم بیزار است. تأکید لقمان بر این که شرک به دلیل ظالمانه بودنش مردود است، نشان‌دهنده آگاهی بشر از زشتی ظلم است.



۹. ظالمانه بودن شرک، دلیل اصلی بر لزوم اجتناب از آن: لقمان با معرفی شرک به عنوان مصداق بارز ظلم، بر اهمیت پرهیز از آن تأکید کرده و لزوم اجتناب از شرک را بر اساس این ویژگی اثبات کرده است.

۱۰. ضرورت پرهیز از هر گونه عمل یا عقیده ظالمانه: تعلیل نهی از شرک به دلیل ماهیت ظالمانه‌اش نشان می‌دهد که اجتناب از ظلم در هر شکل و صورتی، وظیفه‌ای ضروری و همگانی است (هاشمی رفسنجانی، ۱۳۸۶: ۱۴، ۲۲۱-۲۲۲).

نتیجه‌گیری

تربیت اعتقادی، زیربنای اصلی شکل‌گیری جهان‌بینی و نگرش جوانان نسبت به جهان و خالق هستی است و نقشی بنیادین در هدایت گفتار، رفتار و عملکرد آنان دارد. این ضرورت به‌ویژه در مواجهه با چالش‌های فکری و فرهنگی زمانه برجسته می‌شود؛ زیرا اعتقادات صحیح می‌توانند جوانان را در برابر انحرافات مصون دارند. در پژوهش حاضر، با بررسی الگوهای قرآنی چون حضرت ابراهیم^(ع)، اصحاب کهف و لمقان حکیم، به تربیت اعتقادی جوانان به شیوه الگویی پرداخته شد. حضرت ابراهیم^(ع) نمونه‌ای برجسته در مقابله با انحرافات فکری و عقیدتی است. ایستادگی او در برابر عموی بت‌تراش، نمرود و بت‌پرستی، نشان‌دهنده تأثیر عمیق ایمان و توکل به خدا در مقابله با انحرافات فکری است. اصحاب کهف نیز نمونه‌ای از جوانانی هستند که برای پاسداری از اعتقادات خود، از آسایش دنیوی گذشتند و با انتخاب مسیری سخت، ایمان و عقیده خود را حفظ کردند. این الگو، به جوانان یادآور می‌شود که برای حراست از اصول اعتقادی، باید آماده فداکاری باشند. لقمان حکیم هم با استفاده از روش موعظه، اصول اعتقادی و اخلاقی را به فرزند خود آموزش داد. این روش نشان می‌دهد که انتقال اعتقادات می‌تواند از طریق تعامل عاطفی و بیانی ساده، اما عمیق صورت گیرد.

استفاده از الگوهایی دینی ملموس، ابزارهای قدرتمندی برای تأثیرگذاری بر جوانان است که نه تنها باعث تقویت ایمان و استحکام شخصیت جوانان می‌شود، بلکه آنان را به مسیر زندگی معنوی و اخلاقی هدایت می‌کند. این الگوها، راهنمایی روشن برای تربیت نسلی متعهد، مؤمن و استوار در برابر چالش‌های فکری و اجتماعی ارائه می‌دهند.



فهرست منابع

قرآن کریم

۱. ابن بابویه، محمد بن علی، (۱۳۸۵)، *علل الشرائع*، قم: کتاب فروشی داوری.
۲. ابن منظور، محمد بن مکرم، (۱۴۱۴)، *لسان العرب*؛ بیروت: دار الصادر.
۳. اعرافی، علیرضا، (۱۳۸۷)، *فقه تربیتی*، قم: پژوهشکده حوزه و دانشگاه.
۴. اعرافی، علیرضا؛ موسوی، سید نقی، (۱۳۹۲)، «تربیت اعتقادی فرزندان از منظر فقه»؛ کاوش‌های نو در فقه اسلامی، قم: شماره ۲، سال ۲۰.
۵. بحرانی، سید هاشم، (۱۳۷۴)، *البرهان فی تفسیر القرآن*، قم: مؤسسه بعثه.
۶. جاد مولی، محمد احمد، (۱۳۸۰)، *قصه‌های قرآنی (تاریخ انبیاء)*، ترجمه مصطفی زمانی، قم: انتشارات پژوهاک اندیشه.
۷. دهخدا، علی اکبر، (۱۳۳۸)، *لغت‌نامه دهخدا*، تهران: چاپ سیروس.
۸. شرتونی، سعید، (۱۴۰۳)، *أقرب الموارد*، قم: مکتبه آیه الله العظمی المرعشی النجفی.
۹. صانعی، سیدمهدی، (۱۳۷۵)، *پژوهشی در تعلیم و تربیت اسلامی*، مشهد: دانشگاه فردوسی مشهد.
۱۰. طباطبایی، سید محمدحسین، (۱۳۷۸)، *تفسیر المیزان*، (ترجمه: محمدباقر موسوی)، قم: دفتر نشر اسلامی.
۱۱. عیاشی، محمد بن مسعود، (۱۳۸۰)، *تفسیر العیاشی*، (تصحیح: هاشم رسولی محلاتی)، تهران: المطبعة العلمیه.
۱۲. فراهیدی، خلیل بن احمد، (۱۴۱۰)، *العين*، قم: نشر هجرت.
۱۳. قرائتی، محسن، (۱۳۸۳)، *تفسیر نور*، تهران: مرکز فرهنگی درس‌هایی از قرآن.
۱۴. گروه نویسندگان، (۱۳۸۴)، *فلسفه تعلیم و تربیت*، قم: دفتر همکاری حوزه و دانشگاه.



۱۵. گروه نویسندگان، (۱۳۸۸)، تربیت دینی در جامعه اسلامی معاصر، قم: مؤسسه امام خمینی.

۱۶. مجلسی، محمد باقر (۱۴۰۳)، بحار الانوار، بیروت: دار احیاء التراث العربی.

۱۷. مصطفوی، حسن، (۱۴۲۶)، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

۱۸. مطهری، مرتضی، (۱۳۷۳)، تعلیم و تربیت در اسلام، تهران: نشر صدرا.

۱۹. مکارم شیرازی، ناصر، (۱۳۷۴) تفسیر نمونه، تهران: دار الکتب الإسلامیه.

۲۰. مهیار، رضا، (بی تا)، فرهنگ ابجدی، تهران: بی نا.